

ارتباط کریم خان کرمانی پیشوای فرقه شیخیه کرمان با ادیان بابی و بهائی

آرمین اشراقی

از ابتداء اظهار امر مبارک حضرت ربّ اعلیٰ^۱ و بعداً حضرت بهاءالله اشخاصی سرشناس با طلعات مقدسه بنای مخالفت را گذاشتند و موجبات حزن آن وجودات مقدسه را فراهم نموده‌اند. با وجود این عمل ناروایی که از آنها سر زده است نمی‌توان نسبت به نقش این افراد در تاریخ امر بی تفاوت بود و در باره ایشان سکوت نمود. برای آشنائی با شرائط تاریخی آن دوران باید اطلاعاتی، اقلماً مختصر، راجع به شخصیت، گفتار و نوشته‌های این افراد کسب نمود. اهمیت این مطلب از آنجا مشخص می‌گردد که اغلب این افراد یا خود مخاطب الواح متعددی از طلعات مقدسه بوده‌اند و یا در الواح دیگر به آنها اشاره شده است.

کریم خان کرمانی از این قبیل اشخاص است. اگرچه وی از بدو طلوع امر دشمن سرسخت حضرت ربّ اعلیٰ^۱ و اصحاب بوده ولی در عین حال آشنائی با نوشته‌های او برای مطالعه دقیق تاریخ امر مبارک مفید است. دلیل این مطلب نزول اقلماً سه لوح مبارک مستقیماً خطاب به وی، و ذکر او در الواح متعدد دیگر می‌باشد، منجمله در کتاب *مستطاب اقدس* و در کتاب *مستطاب ایقان* که طبق بیان حضرت ولی امرالله مهمتترین آثار نازله از کلک جمال اقدس ابهی می‌باشند.^۲ بنا بر دلائلی که ذکر شد کسب اطلاعات کافی در باره زندگانی، شخصیت و آثار کریم خان نه تنها مفید بلکه ضروری است:

اولاً با مطالعه نوشته‌های وی بهتر می‌توان پی به آثار مبارکه مربوط به این شخص برد. ثانیاً کریم خان دارای اطلاعات وسیعی چه در زمینه تفکرات شیخی و چه در باره علوم متداول آن روزگار بوده است. بدین جهت مطالعه آثار کریم خان نه تنها مطالب مهم تاریخی در باره شیخیه و ارتباط و واکنش پیروان آن نسبت به ادعای حضرت اعلیٰ^۱ را در بر دارد، بلکه چون وی تعمق بسیار در علوم مرسوم آن زمان و خصوصاً اصطلاحات شیخی و مباحث کلامی داشته،^۳ وی آثار حضرت اعلیٰ^۱ را بهتر از اغلب همدوره‌های خود می‌فهمیده. بدین جهت برای پی بردن به نحوه ادعای حضرت اعلیٰ^۱ در ایام اولیه و شرح بعضی از اصطلاحات و رموز معضل شیخی که در آثار

اولیه آن حضرت به کار رفته‌اند می‌توان از آثار کریم خان استفاده نمود،^۳ اگرچه وی معرض و دشمن امر مبارک بوده.

نکته بسیار قابل توجه این است که وی از ایام اولیه اظهار امر حضرت ربّ اعلیٰ پی به ادعای واقعی ایشان برده بود و درک کرده بود که ایشان ادعائی فوق نبوت و رسالت را دارند. و به این نتیجه رسیده بود که هدف حضرت ربّ اعلیٰ نسخ شریعت اسلام و وضع شریعتی جدید است، در صورتی که تعدادی از مؤمنین هنوز پی به مقام واقعی حضرت اعلیٰ نبرده بودند و گمان بر آن داشتند که ایشان نماینده امام غائب می‌باشند. و بدین دلیل در زمانی که حضرت اعلیٰ علناً ادعای قائمیت و مظهریت را اعلام فرمودند معترض گشته دست از ایمان برداشتند. ولی کریم خان چون با سیاق کلام شیخ و سید و اصطلاحات خاص آنها آشنائی داشت از ابتداء مقصود حضرت ربّ اعلیٰ و ادعای ایشان را تشخیص داده بود.

پیش زمینه تاریخی: شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی به عنوان «مبشر»

مکتب شیخی با تاریخ دو امر مبارک بابی و بهائی ارتباط بسیار نزدیکی دارد. جمال قدم در بعضی از الواح از دو مؤسس آن مکتب، یعنی شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی، تجلیل فرموده‌اند. منجمله لفظ "نورین نیرین" در باره آن دو شخص محترم از قلم اعلیٰ نازل شده است.^۴ حضرت ربّ اعلیٰ در آثار اولیه خودشان القابی نظیر «باین»^۵ به آنها عطا و از این طریق تأیید فرموده‌اند که آنها را باید به عبارتی پیشقدم ظهور مبارکشان دانست. آن حضرت در بسیاری از موارد نیز اصطلاحات شیخی را نقل فرموده برخی تفکرات شیخ احسائی و سید رشتی را تأیید فرموده‌اند. و عنایتشان به قدری شامل حال سید کاظم رشتی شده که قبل از اظهار امر علنی و در ایام اولیه ظهورشان وی را "معلم" و "سید" و "مولای" خود نامیده‌اند.^۶ نکته دیگر قابل توجه آن است که اکثر حروف حی و مؤمنین اولیه از پیروان سابق مکتب شیخی بوده‌اند، مانند ملا حسین "اول من آمن" و طاهره "قرآلعین" و ملا صادق خراسانی «مقدّس» و...

همانطوری که اکثریت مؤمنین اولیه را گروهی از پیروان مکتب شیخی تشکیل می‌داده‌اند، اولین مخالفین و معترضین به امر مبارک نیز از شیخیان بوده‌اند. در تاریخ ادیان گذشته مشاهده می‌شود که افراد هر چه به ظهور مظهر الهی نزدیک‌تر باشند بیشتر مورد امتحان قرار می‌گیرند، و یا به "اعلیٰ علیین" ایمان و ایقان ارتقاء می‌جویند و یا به خاطر اعتراض و انکاری که نسبت به مظهر خدا می‌ورزند به "اسفل السّافلین" راجع می‌شوند. مثلاً در زمان ظهور حضرت مسیح

یهودیان بودند که بر علیه ایشان قیام کرده سبب شهادت آن حضرت شدند. و همچنین شدیدترین احزان و کدوراتی که بر جمال قدم وارد گردیده از طرف اهل بیان بوده است. به همین ترتیب در زمان ظهور حضرت ربّ اعلیٰ شیعیان، و به خصوص شیخی‌ها، به شدیدترین نحو با وجود مبارکشان مخالفت ورزیدند. اولین ردیّه شناخته شده که بر علیه امر حضرت ربّ اعلیٰ نوشته شده از طرف کریم خان کرمانی، یعنی عالمی شیخی، تألیف گردید و فتوای قتل حضرت اعلیٰ در محاکمه تبریز زیر نظر محمدتقی ممقانی، که از علمای شیخی بود، صادر شده، در حالی که حضرت نقطه اولیٰ در مراحل اولیّه اظهار امر مبارکشان بسیاری از مطالب را به نحوه خاصّ شیخی‌ها ذکر می فرمودند و آثار نازله از طرف ایشان ظاهراً دارای نزدیکی بسیار با نوشتجات و افکار شیخ و سید بوده است. اگرچه شرح و بحث تفصیلی اعتقادات و خصوصیات تعالیم و نظریات شیخی در این مختصر نمی گنجد، ولی نگارنده سطور لازم می داند مقدّماتاً، گرچه به اجمال، به چند نکته در باره ارتباط مکتب شیخی و امر مبارک اشاره نماید، تا دلائل این مخالفت شدید آنها با امر مبارک روشن گردد.

تعدادی از مؤلفین و مورّخین بابی و بهائی دو مؤسس مکتب شیخی را پیشرو و مبشر صریح ظهور حضرت اعلیٰ معرفی نموده و پیشگوئی‌های بسیار دقیقی راجع به قرب ظهور موعود به شیخ احمد و سید کاظم نسبت داده‌اند، در صورتی که با مطالعه اکثر نوشتجات سید رشتی و شیخ احسائی به چنین پیشگوئی‌ها بر نمی خوریم. اگرچه نوشتجات فراوان و پرحجمی از آنها مانند شرح‌الزیارة، شرح‌المشاعر، شرح‌العرشیه، شرح‌الفوائد، شرح‌العلمیه، شرح‌الخطبه، شرح‌القصیده، شرح آیه‌الکرسی ... و رسائل متعدّد دیگر در دست است، ولی در آنها پیش‌گوئی‌های دقیق و صریح یافت نمی‌شود. مطالب مندرجه در آن نوشتجات مربوط به تفسیر قرآن و احادیث، فلسفه، اخلاق، فقه، ستاره‌شناسی، کیمیا، طلسمات و ... یعنی علوم مرسوم اسلامی آن روزگار می‌باشند. اشارات به علائم ظهور امام غائب در آثار ایشان بسیار نادر و پراکنده است و در موارد اندکی هم که به امر قائم پرداخته‌اند اکثراً همان نظریات مطرح شده توسط سایر علمای شیعه اثنی‌عشری را تأیید کرده‌اند.^۷ و اگر شخصی آثار ایشان را با چشمی باز مورد مطالعه قرار نهد و پیشبینی‌ها را نجوید، یقیناً از اشارات به ظهور غافل خواهد ماند.

باید یاد آور شد که شیخ و سید مطابق سنت دیرینه شیعیان و به موجب احادیث فراوان در تقیه و کتمان ید طولائی داشته‌اند^۸ و در بسیاری از موارد مدّعیات سابق خویش را به اصرح عبارات انکار

می نمودند.^۹ بدین دلیل تشخیص اعتقادات و تفکرات واقعی آنها امری است بسیار دشوار. آنچه به نظر می رسد بشارتی که به شیخ و سید در باره ظهور قائم نسبت داده می شود و در آثار مبارکه و تاریخ های امری به آنها استناد می شود، به موجب رعایت حکمت فقط به مذاکرات شخصی با پیروان نزدیک و قابل اعتماد خود آنها اختصاص داشته اند. چنانچه در بسیاری از آثار خودشان به این امر اشاره می فرمایند که بعضی مطالب به خاطر دشمنانی که در کمین اند صلاح نیست کتباً شرح داده شود، بل مخاطب را به ملاقات شخصی وعده می دهند تا حق مطلب شفاهاً ادا گردد.^{۱۰} به هر حال تعداد زیادی از شیخیان که دعوی حضرت اعلی^۱ را اجابت نمودند خود دلیل بر آن است که روحیه انتظار در بین پیروان آن مکتب موجود بوده است.

البته ناگفته نماند که در مواردی چند نیز در تألیفات شیخ و سید اشاراتی بسیار مرموز به ظهوری جدید شده، ولی هویت و تعریف آن ظهور معلوم نیست که آیا نماینده امام می باشد یا مجدد عصر یا شخصی دیگر، و به هیچ وجه به آن دقتی که با مطالعه تاریخ های امری به نظر می رسد نیست.^{۱۱} همانطوری که جناب اشراق خاوری می نویسد: «اگر کسی به اصطلاحات شیخ مطلع نباشد به طور یقین از فرمایشات او چیزی نخواهد فهمید. لا یمسه الا المطهرون.»^{۱۲} وقتی در آثار طلعات مقدسه اشاره به پیشگوئی های شیخ و سید می گردد (منجمله در کتاب بدیع و در بیان فارسی و دلائل سبعة و شرح دعای غیبت و در رساله شرح البسملة صادر از قلم حضرت عبدالبهاء) در اکثر موارد مقصود بیانات شفاهی آنها بوده و یا نوشته های رمز آمیز.

اغلب شیخی ها ادعای حضرت اعلی^۱ را باطل می دانستند و تا امروزه حتی آن مدعا را رد می کنند که شیخ و سید بشارت به ظهور قریب الوقوع قائم موعود می داده اند. البته اگر در آثار شیخ و سید به صراحت تام بشارت به ظهور داده شده بود یا اقلاً بیش از سایر علمای اثنی عشری اهمیت خاصی را به موضوع قائم داده بودند پیروان او انتظار ظهور قریب الوقوعی را نباید بالکل انکار می نمودند. مثلاً بعد از وفات سید کاظم رشتی جناب ملا حسین بشروئی با بزرگان شیخی از قبیل ملا حسن گوهر و میرزا محیط کرمانی به مذاکراتی در باره نحوه جستن موعود پرداختند. ولی آن افراد اظهار بی میلی و یا بی اطلاعی در باره پیشگوئی های سید رشتی نمودند. احتمالاً بیم از دست دادن جاه و مقام یکی از علل اصلی انکار آنها بوده است.^{۱۳}

در رساله تیر شهاب اثر کریم خان نیز اشاره ای به وضعیت شیخیان پس از وفات سید کاظم موجود است: «...بعد از فوت سید جلیل بنای تخمین قوتی گرفت و جزم بر امر سید کردند و از پی وصی ایشان بر آمدند و هر کس را محل مظنه می بینند طلب علامت و کرامت می کنند.

هیئات به همین خیالات خواهند مرد...». و در جای دیگر این رساله می‌گوید که ابداً ظهور جدیدی تا چند سال دیگر نباید انجام بگیرد و در تأیید این نظر دو نامه از سید کاظم نقل می‌کند.^{۱۴}

بنابر این باید تصوّر نمود که بشارات شیخ و سید به نحو خصوصی و فقط به عده‌ای از خواص انجام می‌گرفته و به همه پیروان شیخی تعمیم نیافته بوده است. پس به هیچ وجه تعجب‌آور نیست که اکثر پیروان شیخی علی‌رغم پیش‌گوئی‌های شیخ و سید حقانیت ظهور حضرت اعلیٰ را انکار نمودند.

نکته دیگر که ذکرش ضروری به نظر می‌رسد آن است که اگرچه شیخ و سید مورد عنایت طلعات مقدسه قرار گرفته‌اند، ولی به هیچ وجه نباید سبب سوء تفاهم شود که دارای مقام فوق بشری بوده‌اند یا علم کل داشته‌اند و هر چه فرموده‌اند حقیقت مطلق بوده و با افکار و عقاید بهائی باید تطابق کامل داشته باشد. به نظر می‌رسد که شیخ و سید مانند حروف حَیّ و گویا پیشتر مُحیی‌الدین ابن عربی و شاه نعمت‌الله ولی و ... اشخاصی بوده‌اند که بر اثر پرهیزکاری و تعمق و تفکر در علوم الهی، تأییدات و الهیات الهی شامل حالشان شده بود و به بعضی از حقائق پی برده بودند که از دیگران پوشیده مانده بود.^{۱۵} ولی دلیل آن نیست که به کمال حقیقت پی برده و مصون از خطا بوده باشند. و بدین دلیل در آثار شیخ و سید مانند تألیفات علمای معاصرشان مطالبی یافت می‌شود که از علم و عقل امروزه و از دیدگاه بهائی مردود می‌باشند.^{۱۶} نباید فراموش کرد که شیخ و سید اگر چه عالم و عارف و زاهد بوده‌اند، ولی بشر بوده‌اند و مبرا از گناه و خطا نبوده‌اند.

بدین جهت معلوم نیست که تا چه اندازه به حقیقت ظهور آینده حضرت اعلیٰ پی برده و تا چه حد پیشگوئی‌های آنها درست و دقیق بوده است.^{۱۷} آنچه که از مطالعه آثار طلعات مقدسه بر می‌آید آن است که قبل از جناب ملا حسین هیچ بشری قوه درک ظهور حضرت ربّ اعلیٰ را نداشته است. چنانچه در بیان فارسی می‌فرمایند که در هر زمان به محض این که در یک انسان بلوغ و قابلیت درک ظهور مشاهده شود در همان آن مظهر الهی اظهار امر می‌فرمایند.^{۱۸} پس بنابر این قبل از ملا حسین کسی نبوده که قوه درک ظهور حضرت اعلیٰ را داشته و بر آن آگاه بوده باشد. لذا اگر هم تصوّر نمائیم که سید در شخصیت حضرت اعلیٰ در کربلا علائم بزگواری را تشخیص داده بود ولی مشخص نیست که تا چه حد بر مقام واقعی آن حضرت مطلع بوده و شاید ایشان را به اصطلاح عرفا در «عماء»، یعنی نیمه‌پنهان و نیمه‌آشکار، مشاهده نموده بود.^{۱۹}

گذشته از پیشگوئی‌ها آنچه که از آثار شیخ و سید و از شواهد تاریخی واضح می‌گردد این است که آن دو شخص دارای تفکراتی بوده‌اند که زمینه را برای اظهار امر حضرت ربّ اعلیٰ آماده نموده‌اند. و بدین دلیل و به دور از شکّ می‌توان آنها را مبشّر و پیشرو دانست. از اهمّ این تفکرات اعتقاد به وجود قائم در عالم برزخ بوده، یعنی اقرار به امکان ظهور وی در جسدی غیر از آن جسدی که با آن به غیبت رفته است. یعنی امام غائب را بر خلاف سایر شیعیان اثنی‌عشری موجودی روحانی می‌دانستند، نه جسمانی. ظهور امام را با روز قیامت یکسان می‌دانستند.^{۲۰} و از این گذشته ارتباط مستقیم مؤمنین با او در زمان غیبت و کسب علم از آن حضرت بلا واسطه علماء و مجتهدین را ممکن می‌دانستند. بلکه اعتقاد به انحصار نمایندگی امام غائب در فردی واحد داشتند که بعداً شیخی‌ها آن را به القابی از قبیل «رکن رابع» و «شیعه کامل» می‌نامیدند. و با این اقدام سازمان قدرت علمای شیعه را زیر سؤال بردند و مؤمنان را واداشتند که توجّه به شخصی پنهان داشته و منتظر ظهورش باشند.

پس از این مقدّمه مختصر در پیش‌زمینه اعتقادات و توقّعات شیخیان و علل عدم شناخت اکثریت آن طایفه به شرح زندگانی و اخلاق کریم خان کرمانی و علل مخالفت شدید وی با امر مبارک می‌پردازد.

شرح مختصر زندگانی کریم خان کرمانی

کریم خان فرزند ابراهیم خان کرمانی ملقب به «ظهير الدولة» بود. ابراهیم خان پسر برادر آقا محمد خان قاجار بود و نسبت نزدیک خانوادگی با پادشاهان قاجار داشته. بنا بر گفته روضة‌الصفای میرخواند «ابراهیم خان به حکومت کرمان اختصاص یافت و بیست و دو سال تا هنگام مرگ در آن ملک به شوکت گذرانید.»^{۲۱} و به گفته ناسخ‌التواریخ سپهر «در سنه ۱۲۴۰ هجری در دارالخلافه وداع جهان گفت و از وی ۲۱ تن دختر و ۲۰ تن پسر بماند.»^{۲۲} کریم خان در بین این ۴۱ فرزند پسر ارشد بود و بدین دلیل بعد از وفات والد خود صاحب مقام و ثروت فراوانی گردید. کریم خان همانند پدرش علاقه به مکتب شیخی داشت و در ایام جوانی به کسب اجازه از سید کاظم موفق گردید.^{۲۳} کریم خان به علت ثروت زیاد پدری و ارتباط نزدیک با درباریان و همچنین به سبب رهبری شیخیه کرمان که مرکز مهمی از آن فرقه بوده و با دریافت خمس و زکات از قدرت فوق‌العاده مادی و معنوی بر خوردار بوده است.^{۲۴}

کریم خان در ۱۸ محرم ۱۲۲۵ (۱۸۱۰) متولد گردید و در ۲۲ شعبان سال ۱۲۸۸ (۱۸۷۱) در شهر تهرود در راه مسافرت به کربلا به مرض اسهال مبتلا گردید و وفات یافت. در حدود یک سال و نیم پس از درگذشت وی جسدش را به کربلا منتقل نموده در نزدیکی حرم و «در جنب مرقد سید مرحوم» به خاک سپردند.^{۲۵} از کریم خان نوشته‌ای در دست است که در آن مختصراً به شرح زندگی خود می‌پردازد و در درجهٔ اول حاوی اطلاعاتی مفید در بارهٔ طرز تفکر و اخلاق وی می‌باشد.^{۲۶}

طبق مندرجات این رساله کریم از سن طفولیت علاقهٔ بسیار به کسب علم داشته و به این سبب مورد توجه و تأیید پدر خود قرار می‌گیرد. ابراهیم خان برای تعلیم پسرش امکانات لازم آماده می‌نماید و حتی مدرسه‌ای بنا می‌کند که بعداً به مدرسهٔ ابراهیمیّه معروف می‌گردد. کریم خان تمام امکانات لازم را در اختیار خود داشته و به قول خود «در میان آن ثروت و نعمت فارغ‌البال» بود و «هیچ همی از هموم سایران» او را بر نمی‌گرفت. وی می‌افزاید: «همه چیز برای من جمع بود و بنا بر این چیزی از آنچه اهل حطام دنیا بطلب آن هستند از تدبیرها و تزویرها و حرص و حسد و تجاوز به دیگران نیاموختم و بر فطرت و سلیقه مستقیم باقی ماندم.» به گفتهٔ خود در عنفوان جوانی احاطهٔ کامل بر همهٔ علوم حاصل نموده و سرآمد اساتید خویش می‌شود. در تعریف از خود می‌گوید: «در ابتدای تعلم از همهٔ همسران تندهوش‌تر و بافهم‌تر و در هر علمی که کسب می‌کردم از همگانم پیشتر و دانای‌تر می‌شدم...» طبق گفتهٔ خود در سن «سیزده چهارده سالگی» چندین «کتاب جامع مذهب» در علوم مرسوم از قبیل صرف و نحو و منطق می‌نویسد و سپس در طلب استادانی در زمینهٔ «علوم غریبه» بر می‌آید و بعد از اندک زمانی ادعا می‌کند که «در این علوم نیز مثل یکی از آنها شدم بلکه در بعض آن علوم اعلم از آنها شدم و دقت نظرم در بعض آن علوم زیادت‌تر بود.» خلاصهٔ گفتارش این است که در اول سن بلوغ تمام علوم را به راحتی فرا گرفته، از همهٔ علمای عصر خود دانای‌تر گردیده.

کریم خان ادامه می‌دهد که بعد از وفات پدرش شخصی از تلامذهٔ شیخ احمد به کرمان می‌آید و ابتداء حدود یک سال حاضر به ملاقات با کریم خان نمی‌شود «بگمان اینکه کبر و انفه داشته.» ولی سپس به اخلاق پسندیدهٔ خان پی برده اعتماد حاصل می‌کند و صحبت از تعالیم شیخ به میان می‌آورد. کریم خان علی‌رغم موانع زیادی^{۲۷} که در پیش روی داشته عازم کربلا می‌شود و به حضور سید کاظم مشرف می‌شود. وی حدود هشت ماه نزد سید می‌ماند و سپس به کرمان برمی‌گردد. بعد از مدتی به همراه عیال مجدداً به کربلا می‌رود و دو سال دیگر در خدمت سید

می‌گذراند. نهایتاً سید رشتی کریم خان را مأمور به رهبری جامعه شیخیان کرمان نموده وی را تا دروازه کربلا بدرقه می‌نماید و راهی آن دیار می‌سازد. کرمانی از کربلا به مکه می‌رود و بعد از انجام اعمال حج به کرمان باز می‌گردد.

در آخر این گزارش که اینجا به تلخیص نقل گردید کریم خان اشاره به خواب‌هایی می‌نماید که مادرش و خودش در ایام حج و در زمان اقامت در کربلا دیده‌اند و به زعم وی اشاره به عظمت مقام او می‌باشند. در یکی از این رؤیاها کریم خان عصائی در دست دارد. در جواب مادرش که صاحب این عصا چه شخصی است؟ کریم خان می‌گوید این عصای پیغمبر و ائمه است و من آن را از ملائکه «به سی تومان و نیز درایمی» خریدم. البته این ادعا را در آثار تعدادی از عرفا می‌توان مشاهده نمود که پیغمبر یا امامی یا یکی از اولیاء به آنها ظاهر شده و خرقة‌ای یا منصبی را به آنها عطا نموده‌اند. ولی کمتر پیش می‌آید که شخصی ادعا کند نعمت الهی را از ملائکه خریده است.

بعد از ذکر رؤیاهائی چند از این قبیل کریم خان تصریح می‌نماید که گیرنده الهامات ائمه می‌باشد. می‌گوید: «و مقصودم از ذکر این مبشرات این است که من بحول الله و قوته متبصر هستم با بصیرتهای ایشان و هدایت شده‌ام بتوفیق و تسدید ایشان... هرگز تقلید نکرده‌ام از هیچ کسی در چیزی و جمیع علوم من با بصیرت و هدایت است لا غیر.» و بدین دلیل می‌گوید که در کتب خودش «احتمال خطا در آن نمی‌رود.» و به این نحو شرح زندگی خود را با ادعاهائی از این قبیل به اتمام می‌رساند.

کریم خان از طرف سید کاظم مأمور گردید زمام اداره امور شیخیان کرمان را به عهده بگیرد. و پس از وفات سید کاظم گویا علم ادعای رکن رابعیت را در آن منطقه علناً برمی‌افزارد. ولی چون پس از اندک زمانی متوجه می‌شود که نه تنها مورد حمله سایر علما قرار گرفته بلکه شاه نیز به او مشکوک گردیده است، بدین جهت ادعای خود را در ظاهر پس می‌گیرد. با نظریات کریم خان هم متشرعین اصولی و هم علمای شیخیه مخالف بوده‌اند. بدین دلیل انشعابات در گروه شیخی به وجود می‌آید و به گروه‌هایی تقسیم می‌شوند که تا به امروز موجود می‌باشند.^{۲۸}

کریم خان چنانچه اشاره شد از بدو طلوع امر مبارک در زمره مخالفین در می‌آید و با وجود این که چه از حضرت نقطه و چه از جمال مبارک الواحی خطاب به وی نازل و ارسال شده ولی سبب تنبه و هدایت او نگردیده تا در سال ۱۸۷۱ عذاب الهی او را فرا می‌گیرد و درمی‌گذرد. به این مطلب

در آیه‌ای از کتاب مستطاب / قدس که ظاهراً بعد از وفات کریم خان یعنی در دوره عکا نازل شده اشاره می‌شود:

«اذکروا الکریم اذ دعوانه الی الله انه استکبر بما اتبع هواه بعد اذ ارسلنا الیه ما قرّت به عین البرهان فی الامکان و تمّت حجّة الله علی من فی السموات و الارضین. انا امرناه بالاقبال فضلاً من الغنی المتعال. انه ولیّ مُدْبِرّاً الی ان اخذته زبانیة العذاب عدلاً من الله انا کنا شاهدین.» [بند ۱۷۰]

کریم خان طبق گفتار خود در ایام اقامت در کربلا با حضرت اعلیٰ ملاقات نکرده بود، ولی می‌گوید که عده‌ای از شیخیان آن حضرت را دیده بودند و به عنوان شخصی ساکت و پر وقار توصیف می‌نمایند.^{۲۹} ولی بعد از اظهار امر مبارک، جناب قدّوس و سپس جناب ملا صادق خراسانی ملقب به «مقدّس» که بین شیخیان از اعتبار و اعتماد فراوان برخوردار بود، جهت ابلاغ امر به کریم خان و جامعه شیخیّه آن دیار به کرمان می‌روند. ولی با هر دوی آنها به مجادله می‌پردازد و آخر الامر به خاطر خطر ناشی از اقدامات کریم خان مجبور به ترک کرمان می‌شوند.^{۳۰} کریم خان مدّعی است که دو شخص نامبرده تنها بایبانی بوده‌اند که با آنها ملاقات کرده است.^{۳۱}

جناب "مقدّس" حامل لوحی نازل از قلم حضرت ربّ اعلیٰ خطاب به کریم خان بوده.^{۳۲} سالیان بعد حضرت بهاء الله لوح قناع را خطاب به کریم خان نازل فرمودند^{۳۳} و در لوح بسیار کوتاه دیگری نیز او را به ترک حبّ ریاست و عدم اشتغال به علوم غریبه و توجه به مظهر الهی می‌خوانند. منجمله در آن لوح می‌فرمایند:

«دع الکأس ثم اسرع الی البحر الاعظم... دع الکتب و الاشارات قد ظهر مالک الاسماء و الصفات بقدره و سلطان. ان امسک قلمک و استمع لما یوحی من القلم الاعلیٰ...»^{۳۴}

و علاوه بر آن هم در کتاب / قدس و هم در کتاب / یقان و هم در الواح دیگر^{۳۵} به استکبار و عداوت و کبر و غرور کریم خان کرمانی اشاره می‌فرمایند. ابوالقاسم خان در باره کریم خان می‌نویسد: «بهترین معرف و مترجم احوال ایشان کتب خود ایشان است...» که این مطلب اگر چه مقصود ابوالقاسم مطلب دیگری بوده ولی در مورد کبر و غرور کریم خان نیز صحت کامل دارد. جمال قدم مثلاً در باره کتاب / ارشاد العوام کریم خان می‌فرمایند:

«...مثلاً در کتاب یکی از عباد که مشهور به علم و فضل است و خود را از صنادید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را ردّ و سبّ نموده چنانچه در همه جای کتاب او تلویحاً و تصریحاً مشهود است...»^{۳۶}

البته این حقیقتی است که به سایر نوشتجات کریم خان نیز تعلق دارد. مثلاً می‌توان به شرح زندگی او مراجعه نمود که در صفحات قبل عباراتی از آن نقل گردیده و از مندرجات آن رساله کبر و غرور و حبّ ریاست و جاه‌طلبی کریم خان کاملاً واضح است. مثلاً خوابی را تعبیر می‌نماید که در آن «منجینی» را می‌بیند که گروهی می‌کوشند سوار آن شوند. کریم خان به قول خود در خواب «ملهم» می‌شود که «هر کس بالای منجیق بنشیند هادی دیگران... خواهد بود و همه را رهبری می‌کند.» وی در صورتی که دیگران بعد از طی چند پله عقب می‌افتند خودش را به بالای آن دستگاه می‌رساند و قادر می‌شود دیگران را «براست و چپ» بگرداند. و این اظهارات صریحاً نشان‌دهنده حبّ ریاست کریم خان می‌باشند، چون اکثر بزرگان، چه صادقانه و چه غیر صادقانه، حدّ اقلّ در ظاهر، ریاست را مذموم می‌دانند در صورتی که کریم خان صریحاً «رهبری همه» و «براست و چپ گرداندن» مردم را هدف خود قرار می‌دهد.

کریم خان با این که صاحب قدرت بوده ولی عاری از شهامت در برابر مخالفت سایر علما بوده است، چنانچه وقتی مورد انتقاد و حمله علما قرار می‌گیرد ادعای «رکن رابع» بودن خود را انکار کرده و از آن پس سعی نموده افکار و عقائد خود را اقلّاً در ظاهر با آراء اصولیون تطابق دهد.^{۳۷} به عنوان نمونه در آثار اولیه هنوز حکومت را از آن نماینده امام (که گویا مقصود خود ایشان است) می‌داند و به عدم عدالت حکومت و ناراضی بودن ملت اشاره می‌کند. ولی بعدها از مشروعیت سلطنت دفاع می‌کند.^{۳۸} کریم خان گذشته از کبر و غرور و حبّ ریاست اصولاً فاقد اخلاق و رفتار شایسته یک عالم دینی بوده و مثلاً شدیداً معتاد به استعمال تریاک بوده است.^{۳۹}

تالیفات وی بر ضدّ امر مبارک بابی

حضرت بهاءالله می‌فرماید: «حاج محمد کریم خان در هر سنه یک کتاب ردّ نوشته و همچنین سایر جهلاء که به اسم علم معروفند...»^{۴۰}

کریم خان کرمانی در ۱۲ رجب ۱۲۶۱ مطابق با ۱۷ جولای ۱۸۴۵، یعنی یک سال و اندی بعد از اظهار امر حضرت اعلیٰ کتابی به نام *ازهاق الباطل* تدوین نمود و با این کار شاید بتوان گفت دست به نوشتن اولین ردّیه به امر مبارک زد. رساله مذکور در سال ۱۳۹۲ ه.ق. در کرمان در

۲۷۷ صفحه به چاپ رسیده است. اطلاعات کریم خان در باره ادعای حضرت اعلیٰ نسبتاً دقیق بوده و با نقل آیاتی از *قیوم/الاسماء و الصحیفة/المخزونة* به زعم خود ردّ مندرجات این کتب پرداخته و ثابت کرده که صاحب این آثار ادعای مظهریت و الوهیت نموده.^{۴۱} در صورتی که در ایام اولیه هویت صاحب ادعا هنوز برای خیلی از مؤمنین هم نامعلوم بوده، کریم خان بر شخصیت حضرت اعلیٰ واقف بوده و اطلاع داشته که ایشان مدتی در کربلا بین شیخیان تشریف داشتند. وی نیز از واقعه عدم عزیمت حضرت اعلیٰ به کربلا و حصول بداء آگاهی داشته و آن را مورد تمسخر قرار داده به گمان این که از این پس دیگر جنبش بابیه از بین خواهد رفت [صص ۱۱۱-۱۱۲].

ازهاق به سه باب و هر باب به فصول متعدد تقسیم گردیده. باب اول در باره وجوه مختلف اعجاز قرآن و ادعای حضرت اعلیٰ به نزول آیات است. باب دوم را خان به بحث جهاد و عدم مجاز بودن اعلام آن در زمان غیبت اختصاص داده است. و در باب سوم سخن از نقباء و نجباء و نحوه شناخت آنها گفته است. خود کریم خان در باره این رساله می‌گوید: «هی رساله عجیبه غریبه لم یصنّف مثلها...»^{۴۲} و در جای دیگر: «...رساله مفصلی عجیبی غریبی نوشته‌ام با ادله و براهین و آن را *ازهاق الباطل* نامیدم.»

اثر دوم در چند ماه بعد یعنی در ربیع‌الاول ۱۲۶۲ (مارچ ۱۸۴۶) است که به خواهش محمد شریف کرمانی اناری نوشته و به نام تیر شهاب در راندن باب خسران مئاب مسمی گردید و به قول خود مؤلف خلاصه و ترجمه فارسی *ازهاق الباطل* می‌باشد. در اول آن رساله چنین می‌گوید: «چون حقیر فقیر رساله نوشته بودم بزبان عربی در ابطال دعاوی میرزا علی محمد نام شیرازی که خود را باب نامیده و فی‌الواقع خسران مئاب است و آن را به *ازهاق الباطل* نامیده بودم و عوام عجم از فهم آن عاجز بودند و به آن سبب شبهه باب خسران مئاب در دل‌های آن عوام کالانعام باقی مانده بود لهذا ایشان فرمایش فرمودند که اگر رساله تألیف می‌شد به زبان فارسی... بد نبود.» با فعالیتهای اینترنتی شیخیان کرمان نسخه این اثر اخیراً در دسترس عموم قرار گرفته است که اهم مطالب مندرج در آن به شرح زیر است:

بعد از مقدمه مفصل در شرح استمرار ظهورات الهی و سیر تکامل و بالاخره فتح کور «باطن» توسط شیخ و سید، در فصل اول به ادعای حضرت اعلیٰ به نزول و اعجاز آیات می‌پردازد، و در فصل دوم به اغلاط صرف و نحوی که در آیات الهی مشاهده نموده. در فصل سوم سعی داشته

به زعم خود ثابت نماید که حضرت اعلیٰ اگرچه علم «باطن الباطن» قرآن را مدعی می‌باشند ولی فی‌الواقع از علم عاری هستند. فصل چهارم باز به ادعای حضرت اعلیٰ به عنوان باب و امام و رسول و حتی فوق این مقامات اختصاص دارد. در فصل پنجم سخنانی در باره امر جهاد گفته. در فصلهای ششم و هفتم عباراتی را از آثار حضرت اعلیٰ نقل می‌نماید و به عدم تطابق آنها با عقاید اسلامی می‌پردازد. فصلهای هشتم و نهم و دهم را به مقام و شناخت نقباء و نجباء، یا به عبارتی دیگر نمایندگان امام غائب، اختصاص داده که حاوی اطلاعات جالبی در باره تفکر «رکن رابع» و ادعاهای شیخ و سید و خود کریم خان است. در آخر کتاب به قول خود کرمانی به خواش «بعضی از مخادیم لازم‌الاطاعه» فصلی در باره فرق بین سحر و معجزه افزوده است.

اکثر مطالب مذکوره در این رساله با مندرجات *ازهاق الباطل* هماهنگی دارد. جالب توجه است که کریم خان در این رساله به استمرار و تکامل ظهورات الهی معتقد است و می‌گوید که شیخ و سید برای افتتاح کور جدیدی آمده‌اند، اما هنوز وقت ظهور قائم نرسیده است. «هنوز آن بنیان که شیخ جلیل بنا فرموده به انجام نرسیده و هنوز آن مطلب که سید نبیل آشکار فرموده مفهوم غالب نشده. پس چگونه می‌شود که تغییر طریقه داده شود» و در جای دیگر: «...اگر وصی ایشان [سید کاظم] است پس بر طریقه ایشان است و اگر بر خلاف طریقه و حکمت ایشان است پس وصی ایشان نیست.» این همان شبهه‌ای است که چند سال بعد خود بایبان نسبت به ظهور حضرت بهاءالله مطرح می‌کردند که هنوز شریعت بیان غالب نگردیده چگونه می‌تواند «من یظهره الله» ظاهر شود و احکام بیان را نسخ فرماید.

در این رساله گذشته از اعتراضات به اظهار امر حضرت اعلیٰ که اغلب تکرار مندرجات *ازهاق الباطل* می‌باشند، چند نکته جالب تاریخی می‌توان یافت. کریم خان کراراً می‌گوید که حضرت اعلیٰ مدعیات خود را انکار فرمودند و توبه کردند ولی پیروانشان هنوز بر پای اعتقاد خود ایستاده‌اند: «ولکن در این ایام مذکور شد که بکلی انکار این سخنها را کرده است که از او صادر نشده...» و در جای دیگر: «آن مرد دست از طلب خود برداشته این قوم دست از شهادت خود برنمی‌دارند.» و این گویا اشاره به واقعه مسجد وکیل است^{۴۳} که به این نحو به گوش کریم خان رسیده بوده. از طرفی هم اشاره به حصول بداء در عزیمت آن حضرت به کربلا می‌کند و سپس می‌گوید: «باری شیطان دام خوبی افکند. اگر پیش رفت فیها المطلوب. و اگر نشد امر بداء شده. و اگر حاشا کرد یا توبه کرد تقیه است. و این امر دیگر نباید باطل شود.» کریم خان البته از علل و شرایط عدم عزیمت حضرت اعلیٰ به کربلا غافل مانده و آن را نا امن بودن راه مکه دانسته.^{۴۴}

از گفته‌های کریم خان در این رساله نیز بر می‌آید که علی‌رغم فعالیت‌های وی تعداد پیروان مکتب شیخی که به حضرت رب‌اعلی‌ایمان می‌آورده‌اند روزافزون بوده است. این امر موجب نگرانی و ناراحتی وی بوده است. «...کاش این تصدیق عارضی به سید مرحوم نمی‌کردند و این ننگ را بر این سلسله جلیله نمی‌گذارند که مردم بگویند که بعضی از شیخیه به راه این باب ضلالت انتساب رفته‌اند.»

اثر سوم که کریم خان جهت ردّ امر مبارک تدیون نموده رساله‌ای است به زبان عربی به نام *الشّهاب الثّاقب فی رجم النّواصب* که در سال ۱۲۶۵ در شهر یزد نوشته شده. در مقدمه این رساله دلیل تألیف آن را به این نحو شرح می‌دهد که با وجود آثار متعدّد خود در ردّ بابیه هنوز افرادی به آن مذهب می‌گروند و بدین علت لازم می‌داند که کفر بابیان را به نحو دیگر ثابت نماید. و این رساله را اختصاص داده به ردّ توقیعی که حضرت اعلیٰ توسط ملا صادق خراسانی جهت کریم خان ارسال داشته بودند. کریم خان متن کامل آن توقیع را در ۲۰ فصل نقل می‌نماید و به زعم خود دلایلی بر باطل بودن آیات آن توقیع از قبیل اغلاط صرف و نحوی و ادعاهای وارده که خلاف عقائد شیعه می‌باشند، می‌آورد. این رساله در سال ۱۳۵۳ در کرمان در ۹۷ صفحه به طبع رسیده است.^{۴۵}

ردیّه چهارم به زبان فارسی است و به خواهش ناصرالدین شاه نوشته شده. این اثر به اسم *رساله ردّ باب خسران مثّاب* و نیز تحت عنوان *ایقاز الغافل* معروف است و در رمضان سال ۱۲۸۳ (ژانویه ۱۸۶۷) پایان یافته. در زمان تحریر این اثر اطلاعات کریم خان کرمانی در باره بابیه نسبت به رساله‌های سابق‌الذکر افزایش پیدا کرده بود و در آن به قلع و قمع بابیان در تمام ایران و به حضور عده‌ای از آن طایفه در بغداد اشاره شده.^{۴۶} او در این رساله همچنین به احکام شریعت بیان می‌پردازد و تفاوت آنها را با احکام شریعت اسلام نشان می‌دهد و به این نحو ثابت می‌نماید که دیانت بابی را باید از اسلام جدا دانست [صص ۴۵-۵۵]. این رساله که خود مؤلف از آن به عنوان «رساله شریفه» [ص ۴] یاد می‌کند حاوی ۵۷ صفحه می‌باشد.

در ابتدای رساله *الشّهاب الثّاقب* کریم خان به دو رساله دیگر اشاره می‌کند که برای محمد جواد قزوینی نامی نوشته و در آن نیز به ابطال دواعی بابیان پرداخته است. این رسائل در دسترس نگارنده نبوده و در باره مخاطب آنها نیز اطلاع دقیقتری به دست نیامد.

کریم خان نیز رساله‌ای در جواب نامه رضا قناد شیرازی نوشته است که نهایتاً سبب نزول لوح قناع شد. این رساله نیز در دسترس نگارنده نبوده و شاید در کتابخانه بین‌المللی ارض اقدس موجود باشد.

از کریم خان آثار دیگری در دست است که به مطالب مختلف پرداخته ولی در آنها هم به امر مبارک اشاره شده. یکی از این آثار تألیف مشهور او به نام *ارشاد العوام* می‌باشد که به قول کریم خان در تیر شهاب «در عقاید فارسی به التماس بعضی از همشیرگان نوشته شده است». جلد اول این تألیف در سال ۱۲۶۳ و جلد چهارم در ربیع‌الآخر ۱۲۶۷ به اتمام رسید. در باره این اثر جمال مبارک می‌فرماید:

«... از این اسم رائحه کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن...»^{۴۷}

گذشته از نام کتاب می‌توان به موارد متعدد آن اشاره کرد که بیان جمال قدم را تأیید می‌نمایند. مثلاً کریم خان در جلد اول *ارشاد* در باره علت تسمیه کتاب می‌گوید:

«و اگر انصاف دهند خواهند دانست که از این کتاب عامیانه من علما هم بهره می‌برند، زیرا که در این کتاب مطلب‌های عمده را به زبان فارسی آسان عامیانه نوشته‌ام و از بس واضح کرده‌ام عامیانه می‌نماید و آن را عامیانه نامیدم، و الا در حقیقت عالمانه و فوق عالمانه است و اگر کسی بخواهد که مطلبی بلند را به این آسانی بگوید و از پی آن برآید آنوقت ... می‌داند مقدار این کتاب عامیانه مرا و این فضلی است از خدا به هر کس می‌خواهد می‌دهد.»^{۴۸}

کریم خان این کتاب را به گفته خود برای عامه ناس و به خصوص زنان نوشته که به زعم او درک و فهم ایشان کمتر می‌باشد و آشنائی به زبان عربی ندارند و بدین دلیل احتیاج به هدایت راهنمایی دارند که درخور شأن خودشان باشد. این اثر مفصل در چهار جلد به طبع رسیده است و شامل اطلاعات فراوانی در باره عقائد شیعه‌گری و به خصوص شیخیه به زبان ساده می‌باشد. برخی روایات و قصص شگفت‌آور و ادعاهای بسیار عجیب و غریب در آن نیز به چشم می‌خورد.^{۴۹}

گویا در رساله دیگری به نام *سی فصل* نیز اشاراتی به امر مبارک شده ولی نگارنده دسترسی به این اثر نداشته.

تألیفات کریم خان بسیار متعدد است و بعید نیست که در آثار دیگر نیز به امر مبارک اشاره کرده باشد، ولی در فهرست ابوالقاسم خان، که بیش از صد عنوان از تألیفات کریم خان را حاوی است، اشاره‌ای به این گونه آثار یافت نشده.^{۵۰}

کریم خان یکی از بزرگترین اعدای امر مبارک بوده و مرتکب اعمالی شده که به اذیت و آزار احبّاء در کرمان و سایر شهرها انجامیده است.^{۵۱} اما انصافاً باید متذکر شد که ردّیه‌های کریم خان اگر چه توهین‌آمیز و معرضانه نوشته شده‌اند، ولی بر خلاف کتابهائی که بعدها در ایران و کشور های عربی نگاشته می‌شوند خالی از دروغ و افترا و جعل مدارک و غیره می‌باشند. کریم خان عقائد دیانت بابی را صرفاً از مطالعه آثار حضرت نقطه کسب نموده و از دیدگاه سنتی اسلامی به ردّ آن پرداخته. و از این جهت تا اندازه‌ای غیرمستقیم رسائل او معرفّ تعالیم حضرت اعلیٰ می‌باشند و هویت بابیت را به عنوان دینی مستقل و جدا از اسلام ثابت می‌کنند.^{۵۲} اگر چه استدلال کریم خان در اکثر موارد ضعیف و ضدّ و نقیض است، ولی در باره اعتقادات بابی کمتر خیانت می‌کند. اگرچه اندیشه و عقائد او از دیدگاه بهائی مورد قبول نیست و ایراداتش نا به جا است، ولی بر خلاف دیگران که فقط به تهمت و توهین و افترا مشغول هستند، بحث کریم خان کلامی است و مینا بر اعتقادات، نه بر افتراء و دواعی بی‌مدرک و اسناد جعل‌شده. و حال بسی فرق است بین کسی که، به هر علت، هم عقیده نیست با کسی که کار او افترا و دروغ‌پردازی است.

اهمّ مطالب مذکوره در ردّیه‌های کریم خان

مطالب عمده مطرح‌شده توسط کریم خان تکراری است و می‌توان اهمّ آنها را چنین خلاصه نمود. اولاً ادّعای حضرت اعلیٰ مسئله‌ای است که بیش از همه کریم خان را می‌رنجانند. جالب توجّه است که وی از ابتدا پی به ادّعای حضرت ربّ اعلیٰ به عنوان مظهر الهی برده و می‌دانسته که قصدشان نسخ شریعت اسلام است. کرمانی می‌گوید که ادّعای عبودیت و نیابت و ذکریت همه به مثابه «تلبیس» است برای گمراه کردن دشمنان. مثلاً در *ازهاقی الباطل* می‌گوید: «و فیه کثیراً ما اثبت الالوهیة لنفسه یعرفه العلماء من مکره فی العبارة و تدلیسه...» [ص ۸۶]. و در جای دیگر: «انه لم یبق صفة لله سبحانه الا ادعاها لنفسه و لم یبق مقاماً للنبی (ص) الا اتحلّه و لا فضیلة للائمة علیهم السلام الا تقمصها...» [ص ۹۳]. در تیر شهاب در این باره می‌نویسد: «...»

پس این مرد می‌گوید کتاب جدیدی به من وحی شده است و شرعی آورده و حلالی حرام کرده و حرامی حلال کرده. اگر این رسالت نیست پس چیست؟ و اگر بعضی از اهل تبلیس بگویند که این کتاب به امام وحی شده امام به او وحی کرده می‌گوئیم: این باعث آن نمی‌شود که رسول نباشد چرا که قرآن را هم جبرئیل بسوی پیغمبر می‌آورد و رسول بود... پس این مرد مدعی رسالت است خواه اسم رسالت بر خود بگوید خواه نگوید.^{۵۳} و در فصل دیگر: «آیا موسی و عیسی جرأت همچین ادعائی را داشتند؟ آیا امیر مؤمنین علیه‌السلام چنین ادعائی می‌کند که این مرد کرده است؟»

حال جالب است که خود کریم خان چنانچه اشاره شد صاحب ادعاهای گوناگونی بوده و اعتراض وی به حضرت اعلیٰ از این رو کاملاً بی‌جا است و گویا برای جلب توجه از اقدامات خود و برای حفظ مقام خویش بوده.

یکی دیگر از مواردی که بیش از حدّ مورد توجه کریم خان قرار گرفته اعلام اذن جهاد توسط حضرت اعلیٰ در آیات متعدد قیوم‌الاسماء و کتاب‌الروح بود.^{۵۴} طبق آثار و عقائد شیعیان این امر اختصاص به خود امام غائب در زمان ظهور دارد. کریم خان در این مطلب ادعای صریح امامت حضرت اعلیٰ را درک نموده ولی به روی خود نمی‌آورد و در تیر شهاب در بخش شرح جهاد می‌گوید: «بدلاً در آثار اهل بیت دیده نشده است که در زمان غیبت نایب خاصی خواهد آمد... اگر زمان شایسته آن است که از برای لشکر حقّ غلبه شود چرا خود امام بروز نمی‌کند...». اینجا استدلال کریم خان ضدّ و نقیض است زیرا مسلماً قبلاً تشخیص داده بود که حضرت اعلیٰ فقط در ظاهر ادعای نیابت را فرموده‌اند و در باطن ادعای مقام امامت و رسالت و فوق آن دارند. چنانچه در فصل دیگر از همین رساله خان می‌نویسد: «و چگونه این مرد غصب مقام اهل بیت را نموده و خود را در مقام ایشان نهاده...» پس اینجا دیگر نمی‌توان گفت که حضرت اعلیٰ چون خود را نایب می‌دانند نباید در وظائف امام تصرف نموده اعلام جهاد کنند.^{۵۵}

کریم خان آگاه بود که با تأکید فراوان و بیش از حدّ بر مطلب جهاد می‌توانست بایان را به عنوان خطری عظیم برای مملکت آسیب‌دیده از انقلاب‌های گوناگون جلوه دهد و سلطنت و حکومت را نسبت به بایان بدبین سازد. و از طرفی خود را به عنوان مدافع ملت و حکومت جلوه دهد. مثلاً در رساله رد باب برای ناصرالدین شاه آیاتی را از توقیع حضرت اعلیٰ نقل می‌نماید که در آن شیخیان به عنوان دشمنان امر تسمیه گردیدند و قرائت کتب شیخ و سیّد و معاشرت با آنها برای مؤمنین اهل بیان حرام شده است.^{۵۶} و سپس کریم خان می‌نویسد که شیخیان از بدو امر در

رأس مخالفان بابی بوده‌اند و بر علیه آنها فعالیت نمودند و علت این اقدام را قصد حفظ و نصرت دولت پادشاهی جلوه می‌دهد: «بلکه شیخیه الحمدلله همیشه از اینها بی‌زار و در صدر ردّ اینها بوده‌اند و کتابها در ردّ اینها نوشته‌اند و همیشه دولت‌خواه و داعی دوام دولت قاهره...» [ص ۴۵] کرمانی در این رساله نیز نسبت فساد و قتل و غارت به بایبان می‌دهد [ص ۴].^{۵۷} و سپس منت بر سر شاه می‌گذارد و می‌گوید: «و اگر نه اهتمام پادشاه اسلام‌پناه بود که در دفع فتنه ایشان کوشیدند و اطفاء نائره ایشان نمودند هرآینه جمیع ایران را فاسد کرده بودند.» [ص ۲۰] و در بخش دیگر با احتیاط می‌گوید که اگر چه در زمان غیبت لشکرکشی ممنوع است ولی این نهی شامل حال پادشاه اسلام‌پناه نمی‌باشد زیرا این امر «جهاد نیست بلکه دفاع است.» [ص ۲۸] و در رساله‌ای که چند سال قبل نوشته بود اقدامات خود را جهاد نامیده بود، چنانچه در رساله تیر شهاب می‌نویسد: «...و مرا به شیراز خوانده که بروم در رکاب او جهاد کنم. اینک الحال در راه خدا جهاد می‌کنم. و آنچه در مجالس و محافل توانستم در کرمان و یزد لساناً امر او را فاسد کردم...» قصد کریم خان آن بوده که بایبان را دشمن مشترک دولت و شیخیان جلوه دهد که متفقاً باید جهت قلع و قمعشان کوشند، یکی با شمشیر و دیگری با زبان و قلم.

مطلب دیگری که کریم خان به آن مفصل پرداخته است عدم رعایت قواعد صرف و نحو زبان عربی در برخی از آثار حضرت اعلیٰ است. خان می‌گوید که حضرت اعلیٰ زبان عربی را در ایام اقامت کربلا و توسط تجاری که در شیراز رفت و آمد می‌کردند فرا گرفته‌اند و البته اقرار می‌کند که حضرت اعلیٰ حافظه فوق‌العاده‌ای را داشتند.^{۵۸} این مطلب در اکثر ردیه‌ها مطرح گردیده است و خود محتاج بحث مفصلی است، اگر چه ایراد بسیار نابجا است زیرا آنچه که اهمیت دارد محتوای آن آثار و افکار و احکام است نه این که آیا در جائی تنوین جائز نبوده و یا الفی کم و زیاد شده باشد.^{۵۹} مختصراً می‌توان گفت که مشخصاً حضرت اعلیٰ عمداً و آگاهانه در بعضی از آثارشان قواعد را ترک نمودند تا از طرفی اختیار تام مظاهر الهی و عدم تقیید به قواعد بشری را نشان دهند و از طرف دیگر بی‌نصیبی خودشان از علوم اکتسابی را نشان دهند، و بدین منوال فرق بین آیات الهی و آثار بشری را مشخص فرمایند. و اضافه بر آن خود آن حضرت در جواب این اعتراضات آیاتی را از قرآن مجید نقل می‌فرمایند که همه دارای اشکال صرف و نحو می‌باشند و آن را ناشی از مقام «یفعل ما یشاء» مظاهر می‌دانند. بدین دلیل انتقاد کریم خان بی‌جا است ولی برای شناخت سبک و سیاق آثار حضرت اعلیٰ که تا به حال کمتر مورد بررسی

قرار گرفته آثار کریم خان می‌تواند مفید باشد، چون او حتی به موارد بسیار جزئی که در آنها حضرت اعلیٰ قواعد را ترک نموده‌اند اشاره کرده.^{۶۰}

علل اصلی تألیف کتب کریم خان

اگرچه مطالب کریم خان اغلب تکراری و نیازی به نوشتن رسائل گوناگون نبوده، بلکه در همان رساله اول به قول خود مؤلف همه مطالب مورد نیاز گفته شد، ولی کریم خان در اوان‌های مختلف و با بهانه‌های گوناگون ردیه‌هایی بر علیه حضرت اعلیٰ و بایبان نوشته. مخالفت شدید کریم خان تنها مبنی بر تعصب محافظه‌کارانه و ترس از بدعت در اسلام نبوده، بل علت اصلی مخالفت او حب ریاست بوده است.

وی سعی نمود خود و مکتب شیخیه را از تهمت کفر و الحاد و بدعت رها سازد و بدین علت بخش‌های مفصلی از ردیه‌هایش را به شرح تعالیم اسلامی اختصاص داده. و از طرف دیگر در ردیه‌های خود بسیار تأکید بر روی بدعت و الحاد بایبان می‌نماید و خود را مسلمان شیعه اثنی‌عشری محافظه‌کار جلوه می‌دهد. در صورتی که کریم خان برای خود اموری چند مدعی بود که خود بدعت بوده‌اند. به عبارتی دیگر کریم خان با تاختن به بایبان سعی می‌نمود توجه دشمنانش را از خود دور کرده به طرف بایبان حواله دهد. از این رو خود را مسلمانی اصول‌گرا نشان می‌داده است. به عنوان نمونه می‌توان به تحریر رساله مذکور به خواهش ناصرالدین‌شاه اشاره کرد. چون زمانی شایع شده بود که کریم خان قصد انقلاب و تشکیل حکومت مذهبی مستقلی را در کرمان دارد، بدین جهت وی را برای مدت ۱۸ ماه به دربار احضار می‌نمایند و تحت مراقبت قرار می‌دهند.^{۶۱} چون وی از آن پس دائم تحت نظر بوده لازم دانسته رساله‌ای برای شاه بنویسد و در آن به بایبان حمله کند تا اعتماد شاه را به خود جلب کند و بتواند مقام خود را در نزد درباریان حفظ نماید.^{۶۲}

علت دیگر مخالفت او این بوده است که کریم خان حضرت اعلیٰ را رقیب خود می‌اندیشیده و نمی‌خواست است ریاست و رهبری مکتب شیخی را از دست بدهد. به زعم او حضرت اعلیٰ قصد داشتند که قدرت کریم خان را تصرف نمایند و حب شدیدی که کرمانی به ریاست داشته موجب حسد و عداوت او گردیده. به همین دلیل نیز او با نفوذ غربیان و با علوم و کشفیات جدیدی که از اروپا وارد می‌شد مخالفت شدید می‌ورزیده و همچنین با تأسیس دارالفنون.^{۶۳} یعنی به عبارتی دیگر اصولاً با تجدّد و اصلاحات اجتماعی و فنی سر ستیز داشته، زیرا در ایجاد چنین تحولات و ایجاد تغییرات در ساختار و طبقه‌بندی جامعه خطری برای مقام خود حس می‌کرده. بنابر این

علت مخالفت کریم خان را باید بیشتر در ارضاء خواسته‌های او دانست، نه حفظ بیضه اسلام. تویق منسوب به حضرت ربّ اعلیٰ خطاب به کریم خان کرمانی (به نقل از کتاب الشهاب/الثاقب، صص ۲۵-۲۷)

[کریم خان کرمانی می‌گوید:] «... و احبّ أن أذكر منه كتاباً قد كتبه الیّ بخطّ یده يعرفه کلّ من يعرف خطّه و رآه، و اقاربه الموجودون فی هذه البلده و اتباعه مقرّون بانّه خطّه. و قد كتب الیّ لیهدینی و یدعونی الی نصرته و الاقرار به، و قد ارسله مع رجل یسمی بملا محمد علی المازندرانی و هو الآن موجود عندی و هذه صورته: [ابتداء تویق حضرت ربّ اعلیٰ]

بسم الله الرحمن الرحيم.

آلم. ذکر ربّک للورقة الحمراء عن یمین بحر الابيض لا اله الا هو، قل: ایای فاخرجون. اقرء کتاب ربک ثمّ اسجد لامره و انه لا اله الا هو، قل: ایای فاسمعون. ان اتبع ما اوحی الیک من کتاب ربک لا اله الا هو، قل: ایای فاشهدون. شهد الله انه لا اله الا هو العزیز القدیم. اشهد الله فی ذلك الكتاب ثم لخلقه كما قد احب الله لعبده انه لا اله الا هو الغنی العظیم. و لقد نزلنا کتاباً من قبل لمن علی الارض: ان ادخلوا الباب سجداً لعلکم تفلحون. ان الذین اتبعوا آیاتنا بالعدل فاولئک هم السابقون، و ان الذین اتبعوا اهوائهم فاولئک هم الظالمون. و ان آیه من آیاتنا یعدل فی کتاب الله آیات الاولین و ما من بعد کل الخلق من حجج الله لیستلّون. لو اجتمع الانس علی ان یأتوا بمثل ذلك الكتاب الذی نزلنا الآن الیک لن یستطیعن و لن یقدرن و لو کان الجن یمدونهم علی الضعف و الله قوی حکیم. یا محمد ایها الکریم، ان اتبع حکم ربک ثم اخرج لعهد بقیة الله امام عدل مبین. هو الذی بیده ملکوت کل شیء و لا یعزب من علمه بعض شیء و انه عند الله فی کتاب حفیظ. و ان الیوم فرض لمن علی الارض من غربها و شرقها ان یمخرجوا من بیتهم مهاجراً الی بلد الذکر لحکم بقیة الله امام حی عظیم. ان الذین یمایعون ذکر اسم الله بالعدل انهم یمایعون الله، ید الله فوق کل شیء و انه لا اله الا هو لقوی حمید. و لقد فرضاً [کذا] فی کتاب الملوک ان اذکروا ذکر الله بعد ذکر بقیة الله فی الاذان بانه علی صراط الله فی کل لوح حفیظ. ان ارفع هذا الحکم جهرة و اخرج بنفسک مع الذین اتبعوک فی الامر علی الفرس القوی بالآلات المکملة قبل ان یرتد الیک طرفک، و ان ذلك لهو الفوز العظیم. و لقد منّا علیک بحکم ربک قبل الناس لتکونن من الناصرین لمکتوب. ان اخرج من بیتک و ادع الناس الی دین الله

الخالص و ارسل بمثل ذلك الكتاب الى شطر الارض من يمينك و الشمال و لا تخف في سبيل ربك من احد، فان ذلك فضل الله عليك و الله شهيد عليهم. و كفى بذلك حجة ذكر اسم ربك لمن في السموات و من في الارض و الله خبير عليهم. و لو نشاء لننزل في كل حرف مثل آيات القرآن و الله قوی عزيز. و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المهاجرين و الحمد لله رب العالمين.

یادداشت‌ها

- ۱- در چاپ جدید کتاب/یقان، ۸ بند (۲۰۳-۲۱۰) اختصاص به بیانات مبارکه راجع به کریم خان دارد.
- ۲- نوائی، یادگار شماره ۴ و ۵ ص ۱۱۴. البته نفع و ارزش بعضی از آن علوم قابل بحث است و در بعضی از موارد هم علم کریم خان ظاهراً کمتر از آن بوده که ادعا داشته است. در بهجت/الصدور (چاپ سوم، هفدهم ۲۰۰۲، صص ۴ و ۵) می‌خوانیم که وی مخفیانه نزد شخصی کلیمی در کرمان عبرانی می‌خواند و در ظاهر ادعای علم عبرانیت داشت. بعضی از اشعاری که کریم خان سروده در حقیقت مسروق از شعرای معروف ایرانی است. در این باره به اثر عبدالحمید اشراق‌خاوری، رحیق مختوم، ج ۲، ص ۶۴۵ به بعد مراجعه شود. حضرت بهاء‌الله در باره علومى مانند کیمیا و سیمیا و ریمیا و ... که کریم خان مدعی احاطه داشتن به آنها شده بود در لوحی می‌فرماید: «سبحان الله، شخص کرمانی علمى که ذکر نموده محض افتخار بوده. غافل از آن که از هر یک از آنچه نوشته باید سالها قلب را از آن طاهر نماید و به حق رجوع کند.» مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۱.
- ۳- مثلاً «باطن الباطن» و اخراج علم کل شیء از «نقطه العلم» و «صاحب تنزیل و تأویل» و حرمت فاش کردن اسم قائم و نمایندگانش و ... از تعبیراتی است که در قیوم/الاسماء و سایر آثار مبارکه به کرات نازل شده و پیش‌زمینه شیعی عموماً و شیخی خصوصاً دارند. توضیحاتی را در باره این مطالب می‌توان در آثار کریم خان مشاهده نمود.
- ۴- کتاب/یقان (هفدهم ۱۹۹۸)، بند ۷۲. بر حقیق معلوم نیست که آیا این لفظ در آثار دیگر هم نسبت به این دو شخص نازل شده و آن را به عنوان «لقب» باید دانست یا خیر. به نظر می‌رسد که در کتاب مستطاب/یقان «نورین نیرین» جهت توصیف شیخ و سید نازل شده در صورتی که در الواح متعدد دوره عکا این عبارت به عنوان لقب برای دو شهید اصفهانی

«محبوب الشهداء» و «سلطان الشهداء» ذکر گردیده. برای کسب اطلاعات در باره شهادت این دو شخص جلیل و مطالعه الواح مبارکه در این مورد به کتاب جناب اشراق خاوری، نورین نیرین، تهران ۱۳۲ بدیع مراجعه شود.

۵- توقیع ملا عبد الجلیل (مجموعه آثار حضرت ربّ اعلیٰ شماره ۱۴)، ص ۵۰۵، کتاب الروح (نسخه خطی) سوره ۲۷، توقیع فی جواب احد من الصابرين (مجموعه آثار، شماره ۹۸)، ص ۱۴۰، توقیع سید اسدالله قزوینی (ظهورالحق، ج ۳، ص ۱۴) این لقب شیخ و سید در بین شیخیان اولیه رایج بوده است. مثلاً به رساله جناب طاهره به ملا جواد قزوینی (ظهورالحق، ج ۳، صص ۴۸۴-۵۰۱)، و به رساله القتیل بن الکریلائی (همان مأخذ، ص ۵۰۲ به بعد) مراجعه شود. طبق گفتار جناب فاضل مازندرانی این رساله «در جواب و حل ردود و شکوک حاجی محمد خان کرمانی و اثبات حقیقت حضرت باب نوشته شد.»

۶- توقیع مندرج در اسرار الآثار خصوصی ج ۱، ص ۳۵، اللوامع البدیع (مجموعه آثار حضرت ربّ اعلیٰ، شماره ۴۰)، ص ۱۶۹، رساله فی السلوک (همانجا، شماره ۱۴)، ص ۴۸۹، خطبه فی اول تفسیر سوره البقره (نسخه خطی).

۷- مثلاً به کتاب الرجعة (بیروت ۱۹۹۳) و به شرح الزیارة (کرمان ۱۹۷۸) ج ۳، صص ۵۴-۱۲۲ و به رسائلی که در مجموعه اسرار الامام المهدي (بیروت ۲۰۰۴) به طبع رسیده‌اند مراجعه شود.

۸- محمد باقر مجلسی، نام‌آورترین عالم شیعه در دوره صفوی، در کتاب مشهور خود حلیة المتقین که آن را سابقاً دستورالعمل شیعیان می‌پنداشتند، می‌نویسد: «در حدیث صحیح از حضرت صادق منقول است که تقیه سپر ایمان است و ایمان ندارد کسی که تقیه نمی‌کند، فرمود که: نه عشر دین در تقیه است. از حضرت امیر منقول است که ...تقیه در بلاد مخالفان کردن واجب است و کسی که از روی تقیه قَسَم بخورد برای آنکه دفع ضرری از خود بکند برای او گناه و کفاره نیست. حضرت امام موسی فرمود: که: گرمی‌ترین شما نزد خدا کسی است که تقیه بیشتر کند... حضرت امام رضا فرمود: کسی که تقیه را ترک کند چنان است که نماز را ترک کند...» (صص ۳۴۷-۳۴۸)

۹- مثلاً به رساله سید کاظم رشتی کشف‌الحقّ مراجعه شود که در باره معراج نوشته است و در آن بارها می‌گوید که آنچه شیخ گفته است تطابق کامل دارد با آنچه که جمیع علمای اصولی گفته‌اند و اختلاف فقط ناشی از اختلاف عبارات به کار برده است. از این رساله هم نسخه خطی

خود سید کاظم در دست است و هم نصّ آن اخیراً تجدید چاپ گردیده. *کشف الحقّ* (بیروت، ۱۴۲۱ هجری قمری).

۱۰- مثلاً به احسائی، *شرح الزیارة*، ج ۱، ص ۲۳۰، ۳۱۲، ج ۴، ص ۲۰۹، رشتی، *شرح الخطبة*، ص ۱۳، ۱۸ مراجعه شود.

۱۱- مثلاً شیخ احمد رساله‌ای مختصر تدوین نموده که در آن به اشاره و تلویح به موعود اشاره شده است و جمله مشهور "سرّ التّنکیس لرمز الرّیس" در آن رساله آمده است. حضرت عبدالبهاء اشاره می‌فرمایند که طلاب از رهبران شیخی کراًاً معنی آن رساله شیخ را پرسیدند و در جواب اقرار به عجز فهم آن شنیدند (مأنده، ج ۲، ص ۱۹). البته شرح نسبتاً مفصّلی از کریم خان موجود است که کراًاً به طبع رسیده است و در اوّل آن به عجز خود در درک تمام معانی آن رساله شیخ اقرار نموده: «و ها انا شرعت فی الشرح غیر متعهد لحلّ جمیع ما فیہ، فانّ علمنا فی علمه اعلى الله مقامه كالقطرة فی البحر، و انّی لحشیش خفیف الوصول الی قعر بحر عمیق، نعم اذکر من رموزه ما یمكننی فهمه و تیسّر لی حلّه...» (*اسرار الامام المهدي*، ص ۱۳۲). برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد به مقاله دکتر رأفتی نظری به *لوح قناع* (سفینه عرفان، ۴ صص ۱۸۶-۱۸۸) و به منابع یاد شده در آنجا یعنی توضیحات جناب ابوالفضائل، جناب اشراق خاوری و دکتر سعیدی مراجعه فرمائید.

۱۲- سید کاظم نیز در وصیتنامه خود و در کتاب معروف *شرح القصیة اللامیة* به قرب ظهوری اشاره نموده، اگر چه تصریح نموده که مقصودش از آن ظهور که بوده. در باره سایر بشارات شیخ و سید به *قاموس ایقان*، ج ۴، ص ۱۶۴۲ به بعد و به تألیف دکتر محمدحسینی، حضرت باب، ص ۱۱۳ به بعد مراجعه شود.

۱۳- *مطالع الانوار*، فصل ۳، رساله قتیل کربلائی (ظهور الحق، ج ۳)، ص ۵۱۰

۱۴- تیر شهاب، نسخه خطی (اینترنت)

۱۵- در این رابطه نیز لوح جمال قدم خطاب به ورقای شهید باید مورد توجه قرار بگیرد که در ریحی مختوم، ج ۲ (ص ۷۴) فقراتی از آن نقل گردیده. می‌فرمایند: «این که در باره حضرت شیخ و حضرت سید - علیهما من کل بهاء ابهه - مرقوم داشتند که در نزد بعضی از احباب از مراتب و مقامات ایشان صحبت می‌شود که ظهور احمدی مقام سماوی محمّدی است و رتبه رسالت به ایشان معروض شد و قبول نمودند، آیا این اقوال مأخذی دارد یا از اوهام افهام است؟ البته از اوهام افهام بوده و هست... فخر احمد در آن است که به بعضی از اسرار نبوت آگاه شد و

حامل امانت گشت. این مقام بسیار عظیم است. یکفیه و ربّ العالمین.» و در لوحی دیگر می فرماید: «از صدر اسلام اکثری در بحر اوهام و ظنون مستغرق. بعد از خاتم انبیاء و ائمه طاهرین دو نفس به حق و اصل و به طراز آگاهی مزین: مرحوم شیخ و سید علیهما بهاء الله الأبهی. و تائید بر سید بشر آن دو نفس نمودند. إنا کنا معهما و سمعنا منهما ما لا إطلاع به إلا الله العلیم الخبیر. به شرافت آن دو نفس نفوس مقبله به شطر شین توجه نمودند و به مطلع فیض و مشرق علم فائز گشتند و این از فضل آن دو وجود مبارک بود. یشهد بذلک کلّ منصف بصیر.» مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۳۴

۱۶- البته بعضی از این موارد را دشمنان نسبت داده‌اند و هیچ حقیقتی ندارند مثل قضیه مشهور «شمّ احادیث». (برای تفصیل به فهرست ابوالقاسم کرمانی، ج ۱، ص ۲۱۹ به بعد مراجعه شود.) و بعضی دیگر از مطالب نیز به سبب حکمت و اجبار بوده چه که باید تفکرات خود را به نحوی اظهار می نمودند که مورد قبول دیگران باشد. سید کاظم در شرح القصیده اسامی تعدادی از ملائکه را می آورد که هیچ معنی و محتوایی ندارد. و در جای دیگر می گوید که اسامی اهالی «مدینه العلم» که در احادیث نبوی به آن اشاره شده، می شناسد و نام‌های بسیار غریب باز می شمارد. و خوابها و رؤیاهائی که شیخ و سید دیده‌اند منجمله کسب اجازه‌ای مکتوب با مهر دوازده امام، نیز سخت می توان باور نمود. ولی قابل تصور است که به این نحو شیخ و سید اشاره به این مطلب می نموده‌اند که منبع علمشان غیر از مدارس و درس‌های فقهی و بحث‌های طلاب می باشد. مثلاً شیخ با اینکه چندین اجازه از علما کسب نموده بود ولی استنادش همیشه به خوابها و رؤیاهای بود که به ادعای وی هر مطلبی را به او الهام می فرمودند. و مقصود دیگر شیخ و سید می توان در آن دید که طبق اعتقادات ایشان برای برقرار نمودن ارتباط مستقیم با ائمه نیازی به صنف علما و مجتهدین و نواب نبود. و به این نحو مشروعیت علما به عنوان نماینده مطلق امام زیر سؤال می رفت.

۱۷- گویند که شیخ احسائی به خاطر این که از ظهور آینده حضرت اعلیٰ در آن اقلیم باخبر بود به ایران رفت. در صورتی که خود شیخ احمد در شرح زندگی اش چنین اشاره‌ای نفرموده‌اند و سید کاظم رشتی در دلیل المتحیرین (نسخه به خط سید کاظم، ص ۱۵) می گوید که شیخ احسائی به علت حملات وهابیان مانند سایر علمای شیعه از عربستان به منطقه‌های شیعه نشین هجرت نمودند. و از این گذشته این سؤال پیش می آید که چرا شیخ در مشهد و یزد و کرمانشاه به سر می برده و بارها به مشهد به زیارت رفته ولی طبق اکثر روایات موثقه به شیراز تشریف نبرده. و

همچنین آورده‌اند که شیخ آگاه بوده که در تهران رازی پنهان است و با کمال خوشحالی به آن دیار شتافت. در صورتی که همهء شواهد تاریخی و نامه‌های خود شیخ دلالت بر آن می‌نماید که وی با بی‌میلی بسیار و فقط بعد از تهدید مستقیم فتحعلی‌شاه دعوت او را قبول کرد و به تهران آمد. و در اولین فرصتی که دست داد آن شهر را ترک نمود و دیگر حاضر به بازگشت نشد. البته ممکن است که همهء این اظهارات شیخ ناشی از تقیّه و حکمت بوده.

۱۸- جمال قدم در کتاب بدیع با اشاره به آیاتی از بیان فارسی می‌فرماید: «بعد از غروب شمس محمدیّه همیشه ناظر به خلق خود بوده، اگر ملاحظه می‌فرمود که نفسی در ارض موجود شده که حمل امانه‌الله نماید، ابدأً در ظهور تأخیر نمی‌فرمود. و این که عدد غریس [۱۲۶۰] طول انجامیده به این جهت بوده، چنانچه حین استعداد اول من آمن و قبول او کلمهء اعظم را اقل از آن در اظهار امر تأخیر نرفت و همان حین القای کلمه‌الله به او شد. و اگر یک آن قبل از آن بالغ می‌شد و بین یدی حاضر، همان یک آن هم تأخیر در القا نمی‌شد.» چاپ پراگ، ص ۱۷۷.

۱۹- البته سید کاظم در اواخر شرح‌القصیده (ص ۳۵۳) مدعی است که همهء مشخصات فاتح کور جدید را می‌شناسد که اسم آن را «احمد» می‌گوید ولی افشاء آن سرّ را در صلاح نمی‌داند. مسلماً مقصود وی از «احمد» شیخ احسانی نیست، زیرا شرح‌القصیده چندین سال بعد از وفات او تألیف گردیده. ولی آنچه که سید به عنوان فاتح کور جدید توصیف می‌کند و در آثار کریم خان نیز انعکاس یافته با مقام و ادعای حضرت اعلی تفاوت بارز دارد.

۲۰- شرح‌الزبارة، ج ۱، ص ۷۷، رسالۀ قطیفتیة (جوامع‌الکلم، ج ۱، قسمت ۲، ص ۱۳۹ به بعد)

۲۱- به نقل از احمدعلی خان وزیر، تاریخ کرمان (سالاریه)، تهران ۱۳۴۰/۱۹۶۱، ص ۳۷۵

۲۲- همان مأخذ

۲۳- متن آن اجازه در فهرست، ج ۱، ص ۷۵ به طبع رسیده است.

۲۴- به ظهورالحقّ ج ۳، ص ۳۹۶ به بعد مراجعه شود.

۲۵- فهرست ج ۱، ص ۷۲، ظهورالحقّ، ج ۳، ص ۴۰۱

۲۶- ترجمه فارسی این اثر در جلد اول فهرست کتب شیخ احمد احسانی و سایر مشایخ عظام تألیف ابوالقاسم بن زین العابدین خان کرمانی به طبع رسیده است (صص ۷۶-۹۲). کتاب دیگری به نام تذکره‌الاولیاء در شرح زندگانی بزرگان شیخیه نیز موجود است ولی نگارنده دسترسی به این اثر نداشته است. برای شرح و بسط زندگی و تفکرات کریم خان می‌توان به کتب زیر مراجعه نمود: عبدالحسین نوائی، احوال بزرگان - حاج محمد کریم خان کرمانی، [مجله

یادگار، سال ۵، شماره‌های ۴ و ۵، صص ۱۰۶-۱۱۸، شماره‌های ۶ و ۷، صص ۶۲-۷۳، اشراق خاوری، ریحیق مختوم، ج ۲، ص ۶۴۵ به بعد، محاضرات، ص ۷۰۱ به بعد، قاموس ایقان، ج ۱، صص ۴۰-۵۰، فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۹۶ به بعد.

Mangol Bayat, *Mysticism and Dissent*, New York 1982, p.59-86; Henry Corbin, *en islam iranien iv*, p.236-242; *The Realism and Symbolism of Colours in Shiite Cosmology*, [Temple and Contemplation (Transl. by P. Sherrard), London 1986, p.1-54.]

۲۷- موانعی که کریم خان به آنها اشاره می‌کند گویا حاکی از آنند که پس از فوت ابراهیم خان ظهیرالدوله فرزنداناش تحت نظر پسر فتحعلی‌شاه شجاع‌السلطنه بودند و اجازه ترک کرمان را نداشتند. نوائی، یادگار، شماره‌های ۴ و ۵، ص ۱۱۲.

۲۸- برای تفصیل این مطلب مراجعه شود به: اشراق خاوری، قاموس ایقان، ج ۱، ص ۴۸ و ج ۴ ص ۱۶۵۹ به بعد، ابوالقاسم، فهرست، ج ۱، ص ۹۲ به بعد.

A. Amanat, *Resurrection and Renewal* (New York), p.155, Bayat, *Mysticism*, p. 70, 76, 80-83

۲۹- «و کان علی ما روی الثقات صاحب هدو و سمت و وقار مع ما فی قلبه من العتو و الاستکبار. و انا الحمد لله لم القه فی مدة تشرفی بتلك العتبة العالیة...» ازهاق الباطل، ص ۱۰۴، نیز به رساله رد باب ص ۴۳ مراجعه شود. کریم خان نیز تأیید می‌کند که تحصیلات حضرت نقطه بسیار محدود بوده است (رساله رد باب، ص ۱۵). و این بر خلاف سایر ردیه‌نویسان است که سعی نموده‌اند جلوه دهند که حضرت ربّ اعلیٰ در طول چندین سال حضور در محضر سید کسب علم فرمودند.

۳۰- خود کرمانی در تیر شهاب و در رساله رد باب (صص ۲۵-۲۶، ۵۷) به این وقایع اشاره نموده. به قول کریم خان کرمانی مفاد جلسه عمومی مذاکرات با جناب مقدّس ثبت شده (رساله رد باب، ص ۲۶). وجود چنین مدرکی بر حقیر نامعلوم است ولی در باره محتویات مذاکرات این جلسه به کتاب حضرت باب، ص ۲۷۰ مراجعه شود.

۳۱- رساله رد باب، صص ۴۳ و ۵۷

۳۲- توقیع حضرت اعلیٰ به جناب «مقدس» که در آن امر به ابلاغ لوح به کریم خان نازل شده در کتاب عهد/علی تألیف ابوالقاسم افغان، ص ۱۰۱، به طبع رسیده است.

- ۳۳- برای شرح شأن نزول این لوح و اهمّ مطالب مندرج در آن مراجعه شود به مقاله وحید رافتی، نظری به لوح قناع، سفینه عرفان، ج ۴، صص ۱۷۰/۱۹۱
- ۳۴- متن کامل این لوح در آثار قلم اعلیٰ، ج ۱ (دانداس ۱۹۹۶) ص ۴۵۳ به طبع رسیده است.
- ۳۵- در مقاله دکتر رافتی نظری به لوح قناع، ص ۱۷۴، به چند لوح دیگر در این مورد اشاره گردیده که بعضی از این آثار تا به حال به طبع نرسیده‌اند.
- ۳۶- کتاب ایقان، بند ۲۰۳
- ۳۷- ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۰۰. قاموس ایقان، ج ۱، ص ۴۷. Bayat, *Mysticism*, pp. 81-83. پدر میرزا حیدرعلی اصفهانی از مریدان کریم خان و منشی او بوده و وی را از نزدیک می‌شناخته. حیدرعلی در بهجت/الصدور (چاپ سوم، هفدهم ۲۰۰۲، صص ۴ و ۵) ماجراهائی را نقل نموده که حاکی از ترس و جبانیت کریم خان هستند.
- ۳۸- مثلاً در ازهاق الباطل (ص ۱۱۱) می‌گوید که چون مردم از ظلم‌های فراوان از طرف دولت رنجیده شده بودند مایل به انقلاب شدند و بدین دلیل به بابت گرویدند. «و کان من مکر الرجل انه رأى ان الناس قد ضاق عليهم المجال من كثرة الظلم و خلاف الاعتدال و هم طالبون لتغيير النولة و حدوث جولة...» و در تیر شهاب: «...جمعی به طمع ریاست اجابت او کردند و جمعی به محض محبت تغییر دولی و اوضاعی و بعضی به عداوت دولتهای ظاهره و جمعی از راه شدت ظلم و جور در عالم...» ولی در رسائل بعدی منجمله در رساله رد باب خسران مئاب از شاه به القاب فخیمه مانند «سلطان سلاطین زمان و خاقان خواقین جهان مالک رقاب امم و شهنشاه عرب و عجم و حامی شریعت محمدی و ناصر طریقت مرتضوی...» یاد کرده (ص ۳). و البته بعید به نظر می‌رسد که این اختلاف تنها ناشی از آن باشد که هنگام تصنیف رسائل اول هنوز دوره حکومت محمدشاه بوده و در زمان تحریر رسائل بعدی ناصرالدین شاه سلطنت می‌کرده. زیرا به نظر نمی‌آید که از نظر کرمانی چندان فرق عمده بین روش حکومتی این دو شخص وجود داشته.
- ۳۹- ظهور الحق ج ۳، ص ۳۹۷
- ۴۰- اقتدارات ص ۱۶. در مقاله نظری به لوح قناع، ص ۱۷۴، دکتر رافتی به لوح دیگری بهمین مضمون اشاره می‌نمایند که تا به حال به طبع نرسیده.
- ۴۱- ص ۸۰ به بعد
- ۴۲- الشهاب الثاقب، ص ۲
- ۴۳- مطالع الانوار، ص ۱۳۰ به بعد

- ۴۴- برای تفصیل مطلب به کتاب ابوالقاسم افغان، عهد/علی (اکسفورد ۲۰۰۰)، ص ۱۵۶ به بعد و نیز به کتاب نصرت‌الله محمدحسینی، حضرت باب، ص ۲۳۸ به بعد مراجعه شود.
- ۴۵- William McCants فتوکپی نسخه‌ای از این اثر را در اختیار نگارنده گذاشته است.
- ۴۶- صص ۲۰-۲۱. کرمانی در اینجا نیز نظریه مطرح شده در کتب تاریخ امری را تأکید می‌کند که تبعید جمال قدم از بغداد به خواهش ناصرالدین شاه انجام گرفت.
- ۴۷- کتاب/یقان، بند ۲۰۴
- ۴۸- /ارشاد العوام ج ۱، ص ۱۹۵
- ۴۹- برای نمونه‌هائی از این مطالب به عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس/یقان، ج ۱، صص ۶۰ و ۵۲۵-۵۳۳ و ۵۳۵-۵۳۹، مراجعه شود.
- ۵۰- فهرست، ج ۲، صص ۱۶۸-۳۰۵.
- ۵۱- ظهورالحق، ج ۳، ص ۴۰۰. خود کرمانی به این اعمالش افتخار می‌کند. رساله رد باب، ص ۲۲، رساله سی فصل، ص ۳۴ (به نقل از Amanat, Resurrection, p.293). در تیر شهاب می‌گوید: «...و آنچه در مجالس و محافل توانستم در کرمان و یزد لساناً امر او را فاسد کردم...»
- ۵۲- جناب اشراق خاوری در این مورد می‌نویسد: «...در حقیقت برای منصفین مطالعه کتب ردیه وی سبب تبلیغ است...» ریحی مختوم (تهران، ۱۳۰ بدیع)، ج ۲، ص ۶۴۶
- ۵۳- این مطلب نیز در جلد اول /ارشاد العوام، ص ۲۲۵ به بعد آمده است.
- ۵۴- /ازهاق، ص ۱۲۷ به بعد
- ۵۵- باید متذکر شد که مقصود از دعوت به جهاد در آثار اولیه حضرت اعلیٰ فقط اشاره به فرا رسیدن ظهور موعود بوده و ابداً هدف ایشان تحریک جهت جنگ و خونریزی نبوده است. مثلاً در زمان تجمع بابیان در کربلا بداء حاصل شد و حضرت اعلیٰ به آنجا تشریف نبردند. در توقیع ملا عبدالخالق یزدی می‌فرمایند که دلیل عدم حضورشان بیم از خونریزی بوده است. «...ولذلک رجعت من قصدی و لم اسافر من هذا السبیل لئلا یقع فتنه و لا یذلّ اهل طاعتک . لا یرفع احد من رأس احد شعراً بظلم...» (عهد/علی، ص ۱۸۴). اگر ایشان مایل به جهاد می‌بودند مسلماً جمع بابیان در کربلا انتظار جهاد را داشته‌اند و حتی به خاطر عدم اجازه آن تعدادی از ایمان برگشتند.

۵۶- صحّت انتساب این لوح به حضرت ربّ اعلیٰ^۱ بر نگارنده نامعلوم است، ولی به نظر می‌رسد که با سبک آیات منزله حضرت نقطه شباهت زیادی دارد. بخشهای نقل شده از این لوح در صص ۴۳ و ۴۴ رساله رد باب آمده است. منجمله می‌فرمایند: «من اليوم الذی قرء علیکم کتاب ربکم کتاب البیان حرّماً علیکم یا حروف کلمة البیان و مظاهر النقطة السائرة فی هویات الظهور الی تفسیر الزیارة و شرح الخطبة و کما کتب الاحمد بيمينه و الکاظم بمیناه... قل انظروا الی الذین ترأسوا بعدهما فی الناس کیف انکروا امر الفرقان و کتبوا الی شطر الارض من غربها و شرقها آن الذکر لمجنون... قل ان الاحمد و الکاظم و الفقهاء لن یقدرون ان یفهموا و یتحملوا سر التوحید بافعالهم و کینوناتهم اذ هم اهل التحدید و ما هم عند الله بعالمین... یا اهل الذکر و البیان قد حرّم علیکم الیوم بمثل ما حرّمنا النظر الی اساطیر الاحمد و الکاظم و الفقهاء القعود و الجلوس مع الذین اتبعوهم فی الحکم لثلا یضلّوکم فتکونوا اذا لمن الکافرین. اعلموا یا اهل الفرقان و البیان انکم الیوم اعداء الذین اقتدوا بالاحمد و الکاظم و هم لکم عدوّ و لیس لکم منهم و لا لهم منکم اشدّ عداوة و لقد القی بینکم و بینهم البغضاء و الشحناء...» البته کریم خان خود می‌گوید که انتساب آثار بابیان و هویت نویسنده آنها همیشه کاملاً معلوم نیست و شاید بعضی از این نوشتجات از طرف دیگران تصنیف شده باشند [صص ۵۵ و ۵۷]. در هر صورت مایه تعجب نیست که در برابر مخالفت شدید رؤسای شیخی با امر مبارک حضرت اعلیٰ^۱ با اشاره به خطر گمراه شدن و عداوت و تهمت‌های رهبران آن حزب و نیز جهت اثبات استقلال ظهورشان حکم عدم معاشرت با پیروان آن مکتب را داده باشند.

۵۷- از این رو رساله کریم خان مفید است زیرا تصویری از وضع جامعه بابی در آن زمان به دست می‌دهد [صص ۴، ۲۰-۲۱ و ۵۶]. یعنی این که عده‌ای به قتل و غارت و فساد می‌پرداختند و بعد از قتل عام بابیان عده‌ای در خفا و گروهی در اطراف پراکنده شدند و میان آنها تفرقه افتاد. و این مطابق است با مفاد کتب تاریخ امر در باره دوره ایام بطون یعنی قبل از اظهار [امر] حضرت بهاءالله. مثلاً به اثر حضرت ولی امرالله God Passes By، صص ۷۵ و ۷۹ مراجعه شود.

۵۸- تیر شهاب، نسخه اینترنت

۵۹- مثلاً به مقاله حقیر مبانی اندیشه تجدید در آثار حضرت باب (خوشه‌هائی از خرمن هنر و ادب، ج ۱۵) مراجعه شود.

۶۰- در اینجا خالی از لطف نیست به کتاب *قصص العلماء* اشاره شود. مؤلف آن محمدعلی تنکابنی در کتابش قصه‌های عجیب و غریب و اغراق‌آمیز و باورنکردنی را آورده و بدین دلیل قابل اعتماد نیست و ارزش تاریخی ندارد. ولی در بخشی به اغلاط لغوی کریم خان اشاره کرده و او را بی‌سواد و عاری از علم زبان عربی خوانده. تنکابنی، *قصص العلماء*، ص ۶۴ به بعد. و خود کریم خان به ضعف قوه انشائی زبان فارسی خویش در رساله تیر شهاب اعتراف نموده: «...و فارسی نوشتن هم بر من بسیار سخت است...»

۶۱- *قاموس ایقان*، ج ۱، صص 68, 81, 46, *Amanat*, ; *Bayat, Mysticism*, p. 68, 81, 46
Resurrection, p. 291

۶۲- *Amanat, Resurrection*, pp. 291, 293, 295

۶۳- *Bayat, Mysticism*, pp. 84-86